

## در جست‌وجوی معنا

عباسعلی امیری\*

### چکیده

روش جست‌وجوی معنای یک لفظ یا یک عبارت از اهمیت فراوانی برخوردار است. اختلاف درباره‌ی معنای برخی از واژه‌ها که دارای کارکرد فلسفی هستند، مانند واژه‌های «تحلیلی» و «ترکیبی»، سبب شد تا توجه فیلسوفان زبانی به بحث «روش به دست آوردن معنا» معطوف گردد. فیلسوفان زبانی به منظور جست‌وجوی معنا، از روش‌های گوناگونی بهره برده‌اند؛ از جمله: روش مفهومی، روش مصداقی و روش شهودهای پیشانظری. روش شهودهای پیشانظری با تکیه بر نوعی درون‌نگری و براساس دو اصل رایج در زبان‌شناسی توسط یکی از فیلسوفان فلسفه‌ی تحلیلی مطرح گردید. این اصول بیان می‌دارد: الف. فراگیری زبان از مقوله‌ی علم مهارتی است؛ ب. سخن گفتن نوعی رفتار قاعده‌مند است. با توجه به بررسی‌های انجام‌گرفته، روش شهودهای پیشانظری قرابت فراوانی با نظریه‌ی «تبادر» دارد؛ نظریه‌ای که از سوی دانشمندان علم اصول در باب الفاظ مطرح گردیده است.

**کلیدواژه‌ها:** روش مفهومی، روش مصداقی، شهودهای پیشانظری، ارتکازات، تبادر.

## مقدمه

علت نبود حدّ و مرزی واضح و روشن در معنا اندراجشان تحت آن معنا دچار تردید می‌شود. این ابهام معلول جهل و شناخت ناقص از معنا نیست، بلکه اشکال از خود معنا و حدود و ثغور آن است. اگر بخواهیم «جنین» یا «فردی که دچار ضایعه مغزی شده»، تحت معنای انسان بگنجانیم، دچار شک و تردید می‌شویم. نیز مفهوم «باید» که بین «باید اخلاقی»، «الزام» و «باید

قضایی» ما را معلق می‌گرداند.<sup>(۱)</sup> به بیانی دیگر، عمده اشکالات برای یک معنا زمانی پدید می‌آید که پای مصادیق بینابینی به میان آید. در این صورت، حدود و ثغور آن معنا دچار مشکل می‌شود و احتیاج به بازبینی مجدد در تعریف و تحدید معنا پیش می‌آید. گاهی هم این تجدیدنظر به خود معنا محدود نمی‌شود، بلکه به روشی که آن معنا به دست آمده سرایت می‌کند و روش نوین و جدیدی در بازیابی و جستن معنا به کار گرفته می‌شود. برای مثال، اگر قضیه تحلیلی را این‌گونه تعریف کنیم: «هر گزاره‌ای که محمول از دل موضوع بیرون می‌آید»، در این صورت، گزاره‌های متعددی را می‌توان پیدا کرد که این معنا بر آنها صادق باشد؛ اما اگر نسبت به گزاره‌ای تردید کنیم که آیا حکم تحلیلی بر آن صادق است یا نه، در این صورت، باید خود معنای تحلیلی را اصلاح نماییم. در غیر این صورت، باید سراغ روشی که معنای تحلیلی را با آن به دست آورده‌ایم برویم و در آن تجدیدنظر کنیم. توجه به روش اثبات معنای یک واژه یا عبارت به عنوان بحثی پیشینی از اهمیت ویژه‌ای در بحث‌های فلسفی برخوردار است؛ چراکه جست‌وجو پیرامون این بحث و اختیار روش معین در اثبات معنا می‌تواند برخی از نزاع‌های دامنه‌داری که بین فیلسوفان از دیرباز درگرفته را از میان بردارد. از این‌رو، در این مقاله سعی شده است به این

پیش از آنکه وارد بحث از روش اثبات معنا شویم، جا دارد به نکته‌ای کوتاه در باب ضرورت چنین بحث‌هایی اشاره شود. از آنجایی که فلسفه تحلیلی، یکی از مهم‌ترین جریان‌های فلسفی در جهان معاصر است، به منظور برخورداری از فضای گفت‌وگو بین دو سنت فلسفه تحلیلی و فلسفه اسلامی لازم است مسائلی که شباهت‌های محتوایی با یکدیگر دارند را از هر دو حوزه مورد بررسی و تطبیق قرار داد. از این‌رو، تحقیق حاضر در طی روندی تطبیقی می‌کوشد روش اثبات معنا را در دو سنت فلسفی مورد توجه قرار دهد تا بتواند دریچه‌ای هرچند کوچک در فضای گفت‌وگو بین دو سنت فلسفی بگشاید.

«معنا و معناداری» یکی از مباحث مهم و اساسی است که نقشی تعیین‌کننده در فلسفه معاصر ایفا می‌کند. پرسش اصلی در این بحث آن است که یک کلمه و یا یک جمله برای معنا داشتن دارای چه شرایط و ویژگی‌هایی باید باشد. به عبارتی، چه زمانی می‌توان گفت که کلمه‌ای یا جمله‌ای معنادار است؟ در واقع، بررسی معیارهای تعیین و تحدید معنا یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های فیلسوفان تحلیلی و دانشمندان علم اصول می‌باشد. روش‌های مفهومی، مصداقی، شهودهای پیشانظری و تبادر همگی بر اساس چنین دغدغه‌هایی شکل گرفته‌اند، اما نقش مصادیق را در پیشبرد و تکمیل چنین نظریاتی نباید نادیده گرفت. مصادیق یک معنا را می‌توان به دو گونه طبقه‌بندی کرد: مصادیق قطعی و مصادیق بینابینی. مصادیق قطعی نمونه‌هایی هستند که به قطع و یقین، معنا بر وجود آنها صدق می‌کند؛ مانند «علی» که مصداق بی‌شک و تردید «انسان» است؛ هیچ ابهامی در رابطه با چنین مصادیقی وجود ندارد. شک و تردیدها زمانی نمایان می‌شوند که پای مصادیق بینابینی به میان می‌آید. چنین مصادیقی به

پرسش‌ها: ۱. از چه زمانی فیلسوفان تحلیلی توجّهشان به روش اثبات معنا جلب شد؟ ۲. فیلسوفان زبانی چه روش‌هایی در پی‌جویی معنا به کار می‌گیرند؟ ۳. آیا اختلافی میان روش‌های به کارگرفته شده از جانب فیلسوفان تحلیلی وجود دارد؟ پاسخ داده شود و همچنین روش دانشمندان علم اصول در پی‌جویی معنا مورد بررسی قرار گیرد و در پایان مقایسه‌ای اجمالی میان روش دانشمندان علم اصول که در زمینه زبان تحقیقات ارزنده‌ای را انجام داده‌اند با آراء برخی از فیلسوفان تحلیلی انجام پذیرد.

با توجه به رویکرد تطبیقی که در این مقاله پی گرفته شده است می‌توان به مقاله «روش اثبات توصیفات زبانی در فلسفه تحلیلی و علم»<sup>(۲)</sup> اشاره کرد که پیشتر با رویکردی تطبیقی به امر مقایسه بین آراء فیلسوفان تحلیلی و دانشمندان علم اصول پرداخته است.

**نزاع فیلسوفان تحلیلی**

زبان ماهیت مشارکتی دارد و در تعامل با دیگران در زندگی روزمره شکل می‌گیرد. فیلسوفان زبان بعد از مشاهده و بررسی کاربرد و استعمالات کلمات و واژه‌ها قادر خواهند بود گزاره‌هایی را درباره «آنچه که ما می‌گوییم» بیان کنند و از شرایط منطقی مجاز بودن و ممنوع بودن استعمال یک کلمه سخن بگویند. حال با توجه به این امر، اگر یکی از این فلاسفه، نظری خطا برگزیند یا اینکه دو فیلسوف پاسخ‌هایی متفاوت بیان کنند، چگونه می‌توان میان آن دو داوری کرد؟ آیا نباید قانونی تجربی برای امتحان صحت و سقم نظرات در این موارد موجود باشد؟ این قبیل سؤال‌ها با اندکی اختلاف، توجه فیلسوفان برجسته زبان متعارف را در سال ۱۹۵۰ به خود معطوف کرد. منشأ این توجه مطلبی بود که گیلبرت رایل

در بحث از اراده در کتاب مفهوم ذهن بیان کرد: نباید این مطلب را از نظر دور داشت که عرف مردم، قاضی‌ها، والدین، و معلم‌ها واژه‌های اختیاری و غیراختیاری را به طور کلی به یک نحو در مورد رفتارها به کار می‌برند، در حالی که فیلسوفان غالباً آنها را به صورتی کاملاً متفاوت استعمال می‌کنند. در بیشتر کاربردهای متعارف، مردم واژه‌های اختیاری و غیراختیاری را، البته با کمی سعه و ضیق در معنا، در توصیف رفتارهایی به کار می‌برند که نمی‌بایست انجام پذیرند. با توجه به این مطلب، فقط زمانی رفتار فردی را متصف به اختیاری یا غیراختیاری می‌کنیم که ظاهراً خطایی از جانب او سر زده باشد. ... بدین ترتیب، در زندگی روزمره هنگامی که فرد عادلانه یا ناعادلانه به انجام رفتار خطایی متهم می‌شود، از مسئول بودن او در قبال آن رفتار پرسش می‌شود. مانند اینکه پرسیده شود: «آن پسر مسئول شکستن شیشه بوده یا نبوده؟» نه اینکه سؤال کنیم: «آن پسر مسئول تمام کردن تکالیف مدرسه‌اش در زمان تعیین شده هست یا نه؟»<sup>(۳)</sup>

رایل با رجوع به زبان متعارف، مفاهیمی را که فیلسوفان در فلسفه‌ورزی خود به کار می‌برند نقد می‌کند. وی معتقد است: تسری بی‌دلیل معانی عرفی، گره‌های ناگشودنی سر راه فیلسوفان قرار می‌دهد. به نظر رایل، زبان متعارف معیاری برای قضاوت است و گرفتاری زمانی آغاز می‌شود که بخواهیم از این زبان روی برگردانیم. همچنین رایل با نشان دادن معنای اختیاری و غیراختیاری در عرف و فلسفه و مقایسه آن دو، به این نتیجه می‌رسد که اکثر مسائل لاینحل در باب اراده و اختیار آدمی از همین تمایز برآمده است.

پرسش‌ها: ۱. از چه زمانی فیلسوفان تحلیلی توجّهشان به روش اثبات معنا جلب شد؟ ۲. فیلسوفان زبانی چه روش‌هایی در پی‌جویی معنا به کار می‌گیرند؟ ۳. آیا اختلافی میان روش‌های به کارگرفته شده از جانب فیلسوفان تحلیلی وجود دارد؟ پاسخ داده شود و همچنین روش دانشمندان علم اصول در پی‌جویی معنا مورد بررسی قرار گیرد و در پایان مقایسه‌ای اجمالی میان روش دانشمندان علم اصول که در زمینه زبان تحقیقات ارزنده‌ای را انجام داده‌اند با آراء برخی از فیلسوفان تحلیلی انجام پذیرد.

با توجه به رویکرد تطبیقی که در این مقاله پی گرفته شده است می‌توان به مقاله «روش اثبات توصیفات زبانی در فلسفه تحلیلی و علم»<sup>(۲)</sup> اشاره کرد که پیشتر با رویکردی تطبیقی به امر مقایسه بین آراء فیلسوفان تحلیلی و دانشمندان علم اصول پرداخته است.

### نزاع فیلسوفان تحلیلی

زبان ماهیت مشارکتی دارد و در تعامل با دیگران در زندگی روزمره شکل می‌گیرد. فیلسوفان زبان بعد از مشاهده و بررسی کاربرد و استعمالات کلمات و واژه‌ها قادر خواهند بود گزاره‌هایی را درباره «آنچه که ما می‌گوییم» بیان کنند و از شرایط منطقی مجاز بودن و ممنوع بودن استعمال یک کلمه سخن بگویند. حال با توجه به این امر، اگر یکی از این فلاسفه، نظری خطا برگزیند یا اینکه دو فیلسوف پاسخ‌هایی متفاوت بیان کنند، چگونه می‌توان میان آن دو داوری کرد؟ آیا نباید قانونی تجربی برای امتحان صحت و سقم نظرات در این موارد موجود باشد؟ این قبیل سؤال‌ها با اندکی اختلاف، توجه فیلسوفان برجسته زبان متعارف را در سال ۱۹۵۰ به خود معطوف کرد. منشأ این توجه مطلبی بود که گیلبرت رایل

### تقدم روش بر معنا

لفظ «موش» را در نظر بگیرید. این لفظ معنادار برای حیوانی با خصوصیات مختص به نوع وضع شده است. وقتی لفظ «موش» را در فارسی به کار می‌بریم، ارتکاز ذهنی فارسی زبان‌ها موجودی را با ویژگی‌های خاص در ذهن تداعی می‌کند. راجع به هر لفظ و عبارتی در هر زبان، می‌توان دو مسئله مطرح کرد: نخست آنکه معنای این لفظ چیست و دیگر آنکه با چه روشی این معنا را به دست می‌آوریم. در قسمت اول، ما به دنبال این می‌گردیم که وقتی «م، و، ش» کنار هم گذارده می‌شود چه معنایی از آن به دست می‌آید و در مسئله دیگر، به دنبال روش معتبری می‌گردیم که این معنا را با آن به دست آوریم. در واقع، بحث از روش در اینجا یک بحث مقدماتی و پیشینی است و می‌باید پیش از اینکه سراغ بحث از چیستی معنای یک لفظ یا یک عبارت برویم، در مرحله قبل روشی را که معنا توسط آن به دست می‌آید مورد بررسی قرار دهیم و از وثاقت و اعتبار آن مطمئن شویم. اگر بخواهیم کمی بحث را توسعه دهیم باید بگوییم: زمانی به دنبال شناختن معنای لفظ هستیم؛ مانند لفظ تحلیلی که برای معنای خاصی وضع شده است و قصد داریم آن معنا را به دست آوریم، و زمانی دیگر، معنای لفظ را میدانیم و به آن آگاهی داریم، اما به دنبال این می‌گردیم که فلان مصداق آیا مندرج تحت آن معنا هست یا نه؟ در هر دو صورت، بحث از روش اهمیت و موضوعیت پیدا می‌کند.

درباره رابطه معنا و روش دو دیدگاه عمده وجود دارد. یک دیدگاه معتقد است: مابین معنا و روش دوگانگی وجود ندارد و معنای یک کلمه همان روش اثبات و تحقیق آن است. مدافعان چنین رویکردی پوزیتیویست‌های منطقی هستند. طرفداران دیدگاه دیگر، اعتقاد دارند: مابین معنا و روش تفاوت وجود دارد و این

ادعای رایل در مورد اطلاق این دو واژه منجر به نزاعی با دیگر فیلسوفان گردید و موجی از ناسازگاری‌ها را به وجود آورد. برخی عنوان کردند که اولاً، بسیار دور از واقعیت است که افراد عادی و متعارف هنگام به کار بردن واژه اختیاری، آن را تنها در مورد رفتارهایی که نباید انجام پذیرد به کار ببرند. ثانیاً، بر فرض قبول چنین ادعایی، این امر هیچ‌گونه ارتباط لزومی با محدودیت استعمال متعارف واژه «اختیاری» ندارد. ثالثاً، آستین، استاد هم‌دانشگاهی رایل، در جایی بیان می‌کند:

... به عنوان نمونه، واژه «اختیاری» و «غیراختیاری» را در نظر بگیرید. ممکن است به ارتش بپیوندیم و یا هدیه‌ای را به صورت اختیاری به کسی بدهیم و یا بدون اختیار سگسکه کنیم یا لکت در سخن گفتن داشته باشیم و همه اینها می‌تواند کارهای اختیاری باشد. با این بیان، اگر بناست توافقی در محدوده کوچکی، مانند سطح استادان آکسفورد. صورت نپذیرد، پس دیگر چه انتظاری می‌توان داشت زمانی که این محدوده و قلمرو گسترش پیدا کند و پای دیگرانی هم به میان آید؟<sup>(۴)</sup>

روشن است که سخن رایل درباره واژه اختیاری سخن نادرستی بود، اما به قول استنلی کاول، این سخن بهره‌ای از حقیقت را درون خودش پنهان داشته است<sup>(۵)</sup> و آن عبارت است از: پیش کشیدن مسئله مهمی با عنوان جست‌وجو درباره روش یافتن معنا. اگر این مسئله به کناری گذارده شود، رفته رفته اختلاف نظرانی که در بیان مسائل دامنگیر فیلسوفان می‌شود آنها را به دام شکاکیت می‌اندازد. به هر حال، توجه به روش جست‌وجوی معنا بعد از نزاعی که رایل آن را پیش کشید به وجود آمد. پیش از آنکه وارد بحث از روش‌های به کارگرفته‌شده در پی جویی معنا شویم، لازم است نکته‌ای را به عنوان مقدمه ذکر کنیم.

تحقق‌پذیری» تعیین می‌گردد و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و موضوع و محمول در این نوع گزاره‌ها به این صورت است که اسما خاص دال‌هایی هستند که دلالت بر اشیا در جهان خارج می‌کنند و به عنوان موضوع لحاظ می‌شوند. دال‌هایی که دلالت بر ویژگی‌های قابل مشاهده آن اشیا می‌کنند به عنوان محمول بر این موضوعات حمل می‌شوند. به این ترتیب، جملات به صورت کلی قابلیت این را دارند که توسط تجربه مورد آزمون قرار گیرند. به عبارت دیگر، ملاک صدق این نوع گزاره‌ها توسط تجربه به دست می‌آید و پسینی است. قسم بعدی گزاره‌ها عبارت‌های تحلیلی هستند. این گزاره‌ها صدقشان مبتنی بر سنت مقبول به کارگیری کلمات در زبان است؛ مانند اینکه عبارت «مجرد»، یعنی ازدواج نکرده» معنادار است؛ زیرا «مجرد» و «ازدواج نکرده» در زبان فارسی به یک معناست. نقطه محوری در رویکرد پوزیتیویست‌ها مشخص کردن محدوده و ساختار جمله‌های معنادار از بی‌معناسی و نکته اساسی برای رسیدن به این مهم هم صورت‌بندی معیاری برای دستیابی به معنای حقیقی یا معنای شناختی است. پوزیتیویست‌های منطقی به صراحت بیان می‌کردند یگانه معیار در مسئله معناداری گزاره‌ها همان روش تجربی است.<sup>(۶)</sup>

نقدهای زیادی به رویکرد پوزیتیویستی شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود. معیاری که آنها ارائه کرده‌اند نه تحلیلی است که معنایش از درون واژه‌های تشکیل‌دهنده آن بیرون بیاید و نه ترکیبی و پسینی است که بتوان آن را با تجربه به اثبات رساند. علاوه بر این خود پوزیتیویست‌ها بر تعریفی از اصل تحقیق‌پذیری به توافق نرسیده‌اند. به گفته همپل، هر تعریفی که بیان می‌کردند از جهتی دارای قوت و از جهت دیگر دچار ضعف و سستی بود.<sup>(۷)</sup> از اشکالات دیگر، می‌توان به این امر اشاره کرد:

دو، امری کاملاً مجزا و تفکیک‌شده از هم میباشند و روش مقدم بر معناست؛ چراکه روش ابزاری است که توسط آن به معنا دست پیدا می‌کنیم و در واقع، برای بررسی و ارزیابی معنا می‌باید پیش از آن، روشی را که معنا توسط آن به دست می‌آید مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم. بررسی هر دو رویکرد می‌تواند تا حد زیادی جایگاه بحث از روش را روشن سازد.

#### ۱. رویکرد پوزیتیویسم منطقی به مسئله معنا

پوزیتیویسم منطقی جریانی است که در دهه‌های اولیه قرن بیستم در وین شکل گرفت. هدف عمده این گروه صورت علمی دادن به مسائل فلسفی بود؛ بدین معنا که مفاهیم و روش‌هایی که توسط فیلسوفان به کار می‌رود باید دقیق‌تر گردد و فیلسوفان باید از همه پیش‌فرض‌های استعلایی و غیرقابل تجربه دست بردارند. پوزیتیویست‌های منطقی تلاش می‌کردند تجربه‌گرایی افراطی هیوم و ماخ را با نظرات پوانکاره و منطق جدید فرگه و راسل پیوند بزنند تا به یک سازه واحد دست پیدا کنند. ویتگنشتاین که سعی در وحدت‌بخشی ایده‌ها و نظرات منطقی راسل و فرگه دارد و تصویر واحدی از رابطه زبان و جهان ارائه می‌دهد، سهم عمده‌ای در تأثیر بر حلقه وین داشت، به گونه‌ای که مسئله معناداری را که دغدغه عمده ویتگنشتاین در این رساله بود به محور اصلی بحث در حلقه وین بدل کرد. ایده اصلی و محوری حلقه وین این بود که گزاره‌های قابل فهم دو قسم بیشتر نیستند: یا عبارت‌های اسمیه درباره جهانند و یا عبارت‌هایی هستند که صرفاً صورت منطقی دارند و صدقشان وابسته به معنا و محتوای دورنی خودشان است که بالطبع امری را هم در جهان نشان نمی‌دهند. قسم اول، عبارت‌هایی هستند که معناداری آنها توسط «اصل

زمانی که می‌خواهیم معنا را بیابیم باید پیش از آن معنا را بدانیم تا بتوانیم با ابزار تجربه آن را به دست آوریم. توضیح آنکه پوزیتیویست‌ها با روش تجربی به جست‌وجوی معنا می‌پردازند؛ مثلاً، اگر بخواهند معنای ویروس را بیابند باید پیش از آن بدانند که ویروس چیست و در کجا قرار دارد تا بتوانند با ابزار تجربه آن را اثبات کنند. اما در این صورت، دیگر جست‌وجوی معنا فایده‌ای ندارد؛ چراکه پیش از آن باید معنای آن را بدانند. از دیگر نقدهای اساسی که به این رویکرد وارد شد، نقدهایی بود که کواپن و دوهم<sup>(۸)</sup> آنها را بر پیکره این نظریه وارد کردند. آنها بیان کردند: گزاره‌های شخصی روش تحقیق متمایزی از دیگر گزاره‌ها ندارند و عبارت‌های شخصی دارای بی‌نهایت شرایط زمینه‌ای هستند که قابل احصا نیستند و همین باعث بی‌معنایی چنین جملاتی می‌شود.<sup>(۹)</sup> همچنین کواپن در مقاله معروف «دو حکم جزمی‌گرایی»، دو حکم اساسی آنها را زیر سؤال برد که در مبحث «رویکرد مصداقی» به برخی از مطالب آن مقاله و استدلال‌ات وی راجع به روش مصداقی اشاره می‌کنیم.

## ۲. روش‌های مفهومی، مصداقی، شهودهای زبانی

### پیش‌انظری و ارتکازات

تمام این رویکردها روش‌هایی هستند که در باب اثبات معنا به کار می‌روند و همه در این نقطه اشتراک دارند که روش اثبات امری جدا و مجزا از معناست، حال این معنا می‌خواهد روش اثبات معنای کلمه باشد یا معنای توصیف‌های زبانی. به هر تقدیر، این رویکردها همگی روش را با معنا یکسان نمی‌پندارند، بلکه آن را وسیله‌ای برای اثبات معنا به کار می‌برند.

### ۲-۱. روش مفهومی

در این روش، از جست‌وجوهای آماری خبری نیست. به

عبارتی، تکیه بیشتر این روش بر محتویات ذهن فرد اهل زبان است. روش مفهومی دارای دو رویکرد سقراطی و رویکرد منطق‌دانان است. رویکرد سقراطی - همان‌گونه که خواهد آمد - از روش سقراط در به دست آوردن حقیقت بهره می‌برد و رویکرد منطق‌دانان از تعریف استفاده می‌کند.

۱-۱-۲. رویکرد سقراطی: در این روش، که از روش دیالکتیک سقراطی وام گرفته شده است، فردی که اهل زبان و در حال پژوهش درباره معنا و حقیقت یک چیز است، فرد دیگری از اهل همان زبان را در مورد معنای واژه موردنظر مورد پرسش قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که بیان کند واژه موردنظر را به چه قصد و منظوری ابراز داشته است. نیز زمانی که بخواهد آن واژه را به کار ببرد چطور و با چه شرایطی آن را به کار می‌برد. بعد از آنکه «سوژه» پاسخ خود را عرضه کرد، با مواجه کردن پاسخ نخست وی با نمونه‌های مبهم و متناقض، آن را مورد آزمون قرار می‌دهد تا وی اقدام به تصحیح یا کامل کردن و حتی در برخی موارد تغییر پاسخ نخست خود بکند و این روند ادامه پیدا می‌کند و تکرار می‌شود تا زمانی که «سوژه» به تبیین و تعریف ثابتی دست پیدا کند.<sup>(۱۰)</sup> در واقع، اساس و مبنای این رویکرد واکاوی ذهن اهل زبان است.

۲-۱-۲. رویکرد منطق‌دانان: یکی از راه‌های به دست آوردن معنای یک عبارت، از نگاه منطق‌دانان، «تعریف» است. اما باید توجه کرد که تعریف همواره سطح واحدی از شناسایی را در اختیار ما قرار نمی‌دهد. کارکرد تعریف‌ها با توجه به رویکردی که نسبت به آنها وجود دارد با یکدیگر متفاوت است. نگاهی گذرا به منطق از ابتدا تاکنون به آسانی این تفاوت را نشان می‌دهد.

سقراط و افلاطون به عنوان واضعان اولیه واژه «تعریف»، تنها تعریف حقیقی را مدنظر قرار می‌دادند و اعتقاد داشتند که اشیا نیازمند تعریف‌اند، نه واژه‌ها و

در اذهانشان نهان شده و از ساحت خود آگاه گریخته است به ساحت آگاهی برساند و از این طریق، حقیقتی را بر آنان آشکار سازد.

رویکرد سوم به مسئله تعریف، سعی می‌کند با تحلیل مفهومی گره‌ای از واژه‌های پیچیده و دشوار بگشاید و کاری به حقیقت شیء فی‌نفسه ندارد. به بیانی دیگر، مقصد اصلی ایشان این نیست که به ذات و خصوصیات ذات دست پیدا کنند هرچند روشی که دارند در نهایت به چنین نتیجه‌ای منجر می‌شود - بلکه ایشان در نحوه استعمال و کاربرد واژه‌ها تمرکز می‌کنند. به نظر می‌رسد هر سه رویکرد در تعریف - چه تعریف حقیقی یا اسمی یا تحلیلی - ما را با جنبه‌هایی از معنای یک شیء آشنا می‌کند و می‌توانند به عنوان روش مفهومی در تعیین معنا به کار گرفته شوند.

۳-۱-۲. نقد روش مفهومی: بجز اشکالی که برخی از اندیشمندان به خود تفسیر رویکرد مفهومی کرده‌اند، چنین رویکردی با مشکلات و دشواری‌هایی همراه است. بنسبت‌ساز به برخی از این دشواری‌ها اشاره می‌کند:

۱. معنایی که یک فرد از استعمال واژه‌ای در نظر دارد، دست‌کم در برخی از موارد به قصدی که وی از به کار بردن آن واژه دارد مرتبط است. به عبارت دیگر، باید قصدی را که وی از به کار بردن آن واژه داشته است نیز مورد توجه قرار داد. چه بسا توجه کردن به ظاهر استعمال لفظ رهزن باشد و ما نتوانیم معنایی را که وی مورد توجه قرار داده و به آن التفات پیدا کرده است بیابیم.<sup>(۱۳)</sup> البته توجه دادن به قصد گوینده کار آسانی نیست. صرف گفتن اینکه عدالت به معنای تساوی است، مشخص نمی‌شود که آیا فرد هرگونه تساوی را مدنظر قرار داده است یا اینکه مراد وی از تساوی تنها در امور کمی بوده است و نظری درباره تساوی در امور کیفی ندارد. شاید بیان این نکته

مفاهیم. اما ارسطو ذات‌گرایی را، که خود مبدع آن بود، دارای تقدم می‌دانست؛ از این رو، تعریف را دست‌یابی به ذات شیء می‌دانست. در این صورت، تعریف عبارت است از قولی که بر ماهیت شیء دلالت می‌کند. پیروان ارسطو معتقد بودند: تعریف بیان‌کننده ذات اشیاست. رویکرد دیگر به مسئله تعریف معتقد است: واژه‌ها و نمادها متعلق تعریف هستند. پاسکال از قایلان به این رویکرد است. وی با وجود اینکه تعریف حقیقی را انکار و رد نمی‌کند، با این حال، تلاش خویش را بر تعارف اسمی متمرکز می‌سازد. وایتهد و راسل نیز چنین رویکردی را به مسئله تعریف دارند. ایشان با بیان اینکه نمادها و الفاظ متعلق تعریف‌اند، تعاریف را «تصمیمات قراردادی برای به کارگیری علائم خاص به عنوان نام اشیا یا قواعدی برای وضع علائم اختصاری» تلقی می‌کنند. رویکرد سوم به مسئله تعریف معتقد است: تعاریف نه به الفاظ تعلق دارند و نه به اشیا، بلکه تعریف به مفاهیم می‌پردازد و با تحلیل مفاهیم، آنها را به مبادی بسیط خود بازمی‌گرداند و نحوه ترکیب آنها را توصیف می‌کند. کانت، هاینریش، ریکرت و جی. ای. مور فیلسوفانی هستند که مشخصاً بدین مشرب‌گرایی دارند.<sup>(۱۱)</sup>

منطق دانان مسلمان هم به تبعیت از ارسطو معتقدند که با تعریف می‌توان به ذات و خصوصیات ذات دست پیدا کرد و روشی که برای دست‌یابی به ذات و خصوصیات ذات یک شیء به کار می‌برند، نه با استفاده از برهان است و نه طریق قرار دادن ضد و نه روش استقرایی؛ بلکه ایشان حدّ یک شیء را از راه تحلیل صفات آن شیء به دست می‌آورند.<sup>(۱۲)</sup> همان‌گونه که اشاره شد، برخی از صاحب‌نظران معتقدند: سقراط در روش خود به دنبال کشف معنای لفظی نبوده است. روش سقراط در برابر مخاطبان خود این بود که آنان را ترغیب می‌کرد تا آنچه را

آن واژه، امر ممکن نباشد. البته فیلسوفانی که در سنت افلاطون پرورش یافته‌اند ممکن است متمایل به چنین نگاهی باشند که وقتی گروهی از مردم در معرض سؤال‌هایی به شیوه سقراط قرار می‌گیرند، پاسخ‌هایشان در وهله نخست بسیار متفاوت است، اما در مرحله بعد به همگرایی در یک تعریف یا اغلب در تعریف‌های محدودی درباره آن اصطلاح می‌رسند. اما به این امر باید با تردید نگریست؛ چراکه چه بسا نتوان پرسشنامه‌ای تنظیم کرد که چنین اثری داشته باشد. و یا اینکه اصلاً برخلاف پرسشنامه اولی که در نهایت به نوعی همگرایی در معنا می‌رسید، پرسشنامه‌ای بر خلاف روش سقراطی تدوین کرد که سوژه‌ها را بیشتر و بیشتر از همدیگر دور کند.<sup>(۱۴)</sup> به هر تقدیر، روش مفهومی با اشکالات فراوانی روبه‌روست، هرچند از لحاظ کارکردی تا حدی می‌تواند در رفع نیاز برای یافتن معنا سودمند باشد.

## ۲-۲. روش مصداقی

از دیگر روش‌هایی که در باب اثبات مدعیات زبانی مورد توجه قرار گرفته، روش مصداقی است. در این روش، فرد به صورت حساب‌شده و منطقی سطح وسیعی از افرادی که واژه یا عبارت موردنظر را به کار می‌برند مشاهده می‌کند و بعد معنای آن واژه و استعمالات را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و معنای مشترک مابین آن استعمالات و کاربردها را استخراج می‌کند و به این ترتیب، معنای آن واژه یا عبارت را به دست می‌آورد. این رویکرد برخلاف روش مفهومی، از مقبولیت عامی نزد فلاسفه برخوردار است تا جایی که از آن به «تقریر مجلسی»<sup>(۱۵)</sup> نام برده می‌شود. در عباراتی که از رایبل در باب واژه «اختیاری» ذکر شد، تمسک به رویکرد مصداقی در بخشی از روش وی نمایان است. همچنین این روش

خالی از فایده نباشد: هنگامی که پای قصد گوینده و منویات درونی وی به میان می‌آید، ما مجبوریم به زمینه‌های ذهنی آن فرد توجه کنیم؛ چراکه بدون آگاهی از زمینه‌هایی که وی آن عبارت یا واژه را مبتنی بر آنها استعمال کرده است، به ویژه زمانی که ما با یک فرد روبه‌رو بشویم و تنها بخواهیم از زبان او حقیقت را بشنویم، نمی‌توانیم به درستی بر منویات وی آگاهی پیدا کنیم؛ حتی وقتی که خودش از موقعیتی که واژه را در آن استعمال کرده سخن بگوید باز هم نمی‌توانیم از احتمال خطا مصون بمانیم؛ چراکه اغلب زمینه‌های ذهنی غالب بر رفتار زبانی افراد است.

۲. این امکان وجود دارد فردی که مخاطب قرار گرفته، پیش از آنکه به این پرسش پاسخ دهد که واقعاً چه قصدی از استعمال آن واژه داشته است، مجبور باشد مدت زمانی را به تأمل بپردازد. همین امر ما را به آزمونی هدایت می‌کند که در نهایت، به سؤال پرسیدن به شیوه سقراط منجر می‌شود. به عبارت دیگر، در این روش باید شیوه‌ای از پرسش‌گری را برگزینیم که توجه «سوژه» را به موارد بینابینی، نمونه‌های متضاد و نتایج نادرست، پاسخ فی‌البداهه و دم‌دستی او در وهله نخست جلب کند. اگر در نهایت، این سؤال پرسیدن‌ها بتواند او را وادارد تا پاسخ‌های متنوعی از آنچه در گام نخست اظهار کرده بود بیان کند می‌توانیم این تنوعی را که در پاسخ‌های سوژه وجود دارد به این صورت تفسیر کنیم که وی ذهنیتش را تغییر داده یا امر جدیدی بر دانسته‌های قبلی‌اش افزوده است یا اینکه مدیریت جدیدی به منظور یافتن روش بهتری در بیان مقصود خود (و شاید مقصود همیشگی‌اش از به کار بردن آن واژه) با توجه به استعمال آن واژه به کار برده است. به نظر می‌رسد تمایز نهادن بین آنچه شخص از به کار بردن آن واژه قصد می‌کند و تأثیر رفتار زبانی او بر



۱-۲-۱. ادعای کواوین: کواوین معتقد است: تجربه‌گرایی نوین حاوی دو حکم جزمی است. یکی، باور به شکافی بنیادین بین حقیقت‌هایی که تحلیلی یا مستقل از مسائل مربوط به واقعیت هستند و صرفاً بر حسب معنا صادق‌اند، و دیگری، حقیقت‌هایی که ترکیبی، یعنی متکی به واقعیت‌ها هستند. حکم جزمی دیگر، تحویل‌گرایی است؛ یعنی باور به اینکه هر گزاره معناداری معادل است با ساختار منطقی روی حدودی که به تجربه بلاواسطه و مستقیم برمی‌گردند. کواوین تلاش فراوانی می‌کند تا به شکل مستدل نشان دهد این دو حکم پایه و اساس درستی ندارند.

وی گزاره‌های تحلیلی را به دو دسته تقسیم می‌کند: گزاره‌هایی که دارای صدق منطقی هستند؛ مانند: «هیچ مرد ازدواج نکرده‌ای ازدواج کرده نیست» و دسته دیگر، گزاره‌هایی که می‌توانند به گزاره‌های نوع اول بازگردند؛ مانند: «هیچ عزیزی ازدواج کرده نیست.» روند کار در این نوع گزاره‌ها به این صورت است که با جایگزین کردن واژه مترادف به جای واژه به کار رفته در عبارت، می‌توان این نوع گزاره را به نوع اول تحویل برد. اشکال کواوین درست در همین گزاره‌های نوع دوم است که معنای ترادف در آنها نقش عمده ایفا می‌کند. کواوین می‌گوید: معنای ترادف مانند خود معنای تحلیلیت مبهم است و مشکل اساسی در این نوع از گزاره‌ها را پدید می‌آورد.<sup>(۱۸)</sup> کواوین در ادامه می‌افزاید: از آن‌رو که ملاکی برای فهم اینکه دو واژه چگونه با یکدیگر مترادف‌اند نداریم، بنابراین، خود معنای ترادف در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. سپس وی راه‌هایی را که می‌توانند ملاکی برای معنای ترادف فراهم آورند مورد بررسی قرار می‌دهد و با نشان دادن ناکارآمدی تمام آنها، اثبات می‌کند که نمی‌توان معنای ترادف را فهم کرد و ملاکی برای آن ارائه داد. وی

در مقاله جی. او. آرمسون با عنوان «پرسش‌هایی در باب اعتبار» به وضوح قابل مشاهده است. ادینگتون می‌گوید: اینکه امروزه با اکتشافات جدید در فیزیک دیگر نمی‌توان به میزها «اجسام سخت» گفت، می‌تواند در محدوده نظریه‌ها و زمینه‌های علمی صحیح باشد، اما اینکه چنین نظریاتی منجر گردد تا معنای واژه «سخت» در زبان متعارف بر اساس آن زمینه‌ها تغییر کند و نگاه عرفی درباره استعمال آن واژه با توجه به همان نظریات شکل بگیرد سخن ناصوابی است؛<sup>(۱۶)</sup> چراکه لازمه چنین نظری می‌تواند اختلال در زبان متعارف را به همراه داشته باشد؛ زیرا زبانی که ریشه در رفتارهای عادی مردم دارد یکباره به شکل عجیبی تغییر شکل می‌دهد و بر اساس نگاه دانشمندان علوم تجربی شکل می‌گیرد. از این‌رو، با تغییراتی که در علوم روی می‌دهد دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود و از طرفی، همه مردم برای به کار بردن واژه‌ها باید آن زمینه علمی را نیز بیاموزند تا با معنا آشنا گردند و لازمه چنین نگاهی، حذف و از بین رفتن زبان متعارف است که مشکلات خودش را در پی خواهد داشت. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تمسک به روش مصداقی در بیان دانشمندان فلسفه تحلیلی روشی پذیرفته شده است. با این حال، چنین رویکردی بیشتر ریشه در نوع نگاه و نظریات فیلسوف مشهور تحلیلی، کواوین دارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت: مصداق‌گرایی روشی است که با فرگه، راسل، کارناپ و بخصوص کواوین، که معنا و مفهوم را به مصداق تحویل برد، ارتباط دارد. روش مصداق‌گرایی بیان می‌کند: ایده معنای ذهنی، بی معنا و افسانه است، و نظریه علمی متعارف نظریه‌ای است که صرفاً مصداقی باشد.<sup>(۱۷)</sup> برای آشنایی بیشتر با این روش، باید منشأ پدید آمدن آن، یعنی اندیشه‌های کواوین را مورد بررسی قرار دهیم.

می‌گوید: برای اینکه ابهام معنای مترادف را برطرف سازیم نمی‌توان دست به دامن «تعریف کردن»<sup>(۱۹)</sup> شد؛ مثلاً، بگوییم: «مرد عزب» یعنی «مرد ازدواج نکرده»؛ چراکه لغت‌شناسی یک کار تجربی است. اگر لغت‌شناس دو واژه را همسان می‌پندارد، بدین خاطر است که پیش‌فرض مترادف بر روی کار وی سایه افکنده است. به بیانی دیگر، اگر کسی برای شناختن معنای مترادف بخواهد به تعریف کردن روی آورد گرفتار دور می‌شود؛ زیرا پیش از تعریف باید معنای مترادف را در ذهن داشته باشد که در این صورت، معنای مترادف متوقف بر معنای مترادف می‌شود.

از این رو، کواین معتقد است: تکلیف معنای مترادف باید بر اساس رفتار زبانی روشن شود.<sup>(۲۰)</sup> راه دیگر برای از بین بردن ابهام، تمسک به قاعده «جابه‌جایی با حفظ صدق»<sup>(۲۱)</sup> است که لایب‌نیس اعتقاد داشت: این تعویض‌پذیری ضربه‌ای به صدق استعمال دو واژه در هر زمینه‌ای نمی‌زد. حتی این حفظ صدق می‌تواند با ابهام‌های یکسان و یک‌اندازه دو واژه هم محقق شود. علی‌رغم این، کواین اظهار می‌دارد: در یک زبان مصداقی قاعده جابه‌جایی با حفظ صدق دلیل قطعی مترادف شناختی نیست. اینکه واژه «مجرد» و «مرد بی‌زن» در یک زبان مصداقی به صورتی که صدقشان باقی است تعویض‌پذیر هستند، فقط ما را مطمئن می‌کند که گزاره «همه مجردها و فقط مجردها بی‌زن هستند» صادق است. در اینجا ابداً یقین نداریم که هم مصداق بودن «مجرد» و «مرد بی‌زن» بر معنا استوار باشد. چنان‌که هم مصداق بودن «موجود صاحب قلب» و «موجود صاحب کلیه» فقط بر امور واقعی عرضی استوار است و آنها از لحاظ معناداری شناختی با یکدیگر متفاوت هستند.<sup>(۲۲)</sup>

روش دیگر، استفاده از «قواعد معناشناختی»<sup>(۲۳)</sup> است. البته این روش هم ابهام مترادف را برطرف نمی‌سازد. گزاره «هر چیز سبزی ممتد است»، با اینکه بر اساس قواعد معناشناختی سامان‌بندی شده است و ما معنای تک‌تک واژه‌های آن را می‌دانیم، اما الان شک داریم که این گزاره ترکیبی است یا تحلیلی؛ از این رو، راه حل هم گره‌ای از معنای مترادف بازنمی‌کند.<sup>(۲۴)</sup> کواین پس از بررسی این فهرست تلاش‌ها برای توضیح مفهوم «تحلیلی»، نتیجه می‌گیرد که «اصلاً مرزی بین احکام تحلیلی و ترکیبی رسم نشده است» و چنین تمایزی بین گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی حکم غیرتجربی تجربه‌گرایان، و باوری مابعدالطبیعی است.<sup>(۲۵)</sup> اشکال کواین بر احکام تحلیلی صرفاً این نیست که تمایز مورد نظر بی‌استفاده و نامشخص است و باید به دنبال ملاکی برای تمایز نهادن گشت، بلکه وی معتقد است: اصل این تمایز در کل ابهام دارد، و بر روی این ابهام نیز تأکید می‌کند. بنابر نظر کواین، باور به وجود چنین تمایزی یک سوء تفاهم فلسفی است.<sup>(۲۶)</sup> به بیانی دیگر، کواین در صدد این نیست که ملاکی روشن ارائه دهد که منجر به رهایی از نمونه‌های بینابینی گردد، بلکه وی از اساس چنین تمایزی را انکار می‌کند. بنابراین، کواین در مقاله مشهور خود به نفی مترادف (یعنی هم‌معنایی) می‌پردازد و گزاره‌های تحلیلی را که صدقشان بر اساس معناست و مبتنی بر معنای مترادف است، رد می‌کند و معتقد است که هیچ‌کدام از این موارد نمی‌توانند بر اساس رفتار شفاهی تبیین شوند؛ بنابراین، فاقد ارزش‌اند. وی خاطر نشان می‌کند: تنها ملاک برای تعیین و تحدید معنا، موافقت و مخالفت گویندگان اهل زبان است و در واقع، سنگ‌بنای روش معناشناسانه علمی، مراجعه به تصدیق و عدم تصدیق فاعل است.<sup>(۲۷)</sup> از این رو، با رد گزاره‌های صادق بر حسب معنا، نظریه جدیدی در باب معناداری مطرح می‌کند. طبق نظریه

می‌گوید: برای اینکه ابهام معنای مترادف را برطرف سازیم نمی‌توان دست به دامن «تعریف کردن»<sup>(۱۹)</sup> شد؛ مثلاً، بگوییم: «مرد عزب» یعنی «مرد ازدواج نکرده»؛ چراکه لغت‌شناسی یک کار تجربی است. اگر لغت‌شناس دو واژه را همسان می‌پندارد، بدین خاطر است که پیش‌فرض مترادف بر روی کار وی سایه افکنده است. به بیانی دیگر، اگر کسی برای شناختن معنای مترادف بخواهد به تعریف کردن روی آورد گرفتار دور می‌شود؛ زیرا پیش از تعریف باید معنای مترادف را در ذهن داشته باشد که در این صورت، معنای مترادف متوقف بر معنای مترادف می‌شود. از این رو، کواین معتقد است: تکلیف معنای مترادف باید بر اساس رفتار زبانی روشن شود.<sup>(۲۰)</sup>

راه دیگر برای از بین بردن ابهام، تمسک به قاعده «جابه‌جایی با حفظ صدق»<sup>(۲۱)</sup> است که لایب‌نیس اعتقاد داشت: این تعویض‌پذیری ضربه‌ای به صدق استعمال دو واژه در هر زمینه‌ای نمی‌زد. حتی این حفظ صدق می‌تواند با ابهام‌های یکسان و یک‌اندازه دو واژه هم محقق شود. علی‌رغم این، کواین اظهار می‌دارد: در یک زبان مصداقی قاعده جابه‌جایی با حفظ صدق دلیل قطعی مترادف شناختی نیست. اینکه واژه «مجرد» و «مرد بی‌زن» در یک زبان مصداقی به صورتی که صدقشان باقی است تعویض‌پذیر هستند، فقط ما را مطمئن می‌کند که گزاره «همه مجردها و فقط مجردها بی‌زن هستند» صادق است. در اینجا ابداً یقین نداریم که هم مصداق بودن «مجرد» و «مرد بی‌زن» بر معنا استوار باشد. چنان‌که هم مصداق بودن «موجود صاحب قلب» و «موجود صاحب کلیه» فقط بر امور واقعی عرضی استوار است و آنها از لحاظ معناداری شناختی با یکدیگر متفاوت هستند.<sup>(۲۲)</sup>

روش دیگر، استفاده از «قواعد معناشناختی»<sup>(۲۳)</sup> است. البته این روش هم ابهام مترادف را برطرف

مصدافی، به این امر اشاره می‌کند که در بیشتر اوقات گفته می‌شود: تا ما معیاری در تحلیل مفهوم تحلیلیت نداشته باشیم نمی‌توانیم بفهمیم که گزاره‌ای تحلیلی است یا ترکیبی؛ حتی از این بالاتر، در صورت فقد چنین ملاکی، نمی‌توان معنای این واژه‌ها را فهمید. به عبارت دیگر، تا زمانی که ما ملاکی برای شناختن «الف» نداشته باشیم نمی‌توانیم «الف» را بفهمیم و در این صورت، فهم «الف» نامعقول است. چنین رویکردی بعد از جنگ جهانی دوم مکرر در نوشته‌های فیلسوفان مشاهده می‌شود. این طیف از اندیشمندان درصددند معیاری کاملاً صوری و مصداقی به دست آورند تا بتوانند با اعمال مکانیکی بر روی جملات تشخیص دهند که کدام گزاره تحلیلی است و کدام گزاره تحلیلی نیست. در واقع، آنان می‌خواهند به آزمونی عینی دست پیدا کنند تا بتوانند به معنای کامل این واژه‌ها برسند و چنانچه نتوانند به چنین آزمونی دست یابند می‌پندارند که خود این مفاهیم ناقص و ناکارآمدند. سرل در پاسخ به طرف‌داران چنین نظریه‌ای، انگشت خود را بر روی بی‌فایده نبودن معنایی که از مفهوم تحلیلیت ارائه شده است می‌گذارد و بیان می‌کند: پذیرفتنی نیست که تعریف‌هایی که برای ترادف و تحلیلیت ارائه شده‌اند کاملاً بی‌فایده باشند، بلکه چنین تعاریفی می‌توانند برای کسانی که اصلاً هیچ معنایی از این دو واژه در ذهن ندارند مفید باشد و به لحاظ آموزشی کارآمد جلوه کند.<sup>(۳۰)</sup> پاسخ نقضی دیگری که سرل می‌دهد این است: فرض کنید با کسانی که دنبال معیار مصداقی هستند همراه شویم و این معیار را برگزینیم که گزاره‌ای تحلیلی است، اگر و تنها اگر نخستین کلمه‌ای که در بیان آن به کار رفته با حرف «الف» آغاز شده باشد، این معیاری صوری و عینی است که می‌تواند انتظار قایلان به روش مصداقی را برآورده سازد. اما چنین معیاری بی‌معناست؛ چراکه می‌دانیم

کواچین، اساساً زمانی می‌توانیم به معنای یک واژه دست پیدا می‌کنیم که از طریق استقرار و جست‌وجوی موارد استعمال به حد مشترکی برسیم که در تمام موارد یکسان باشد. بنابراین، کواچین گرایش زیادی به روان‌شناسی رفتارگرایانه دارد که در آن دوران نظریه‌ای غالب در روان‌شناسی بود.

خلاصه می‌توان گفت: کواچین با نفی تمایز و تفاوت بین گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی، اعتقاد دارد: برای یافتن معنای یک عبارت یا یک واژه باید سراغ معیار عینی مبتنی بر رفتار اهل زبان رفت؛ زیرا هیچ تعریفی از تحلیلیت نمی‌توان ارائه داد و هر تعریفی که تاکنون از این مقوله ارائه شده است به دلیل اینکه باید پیشتر شامل مفهوم تحلیلیت، ضرورت، ترادف یا تعریف باشد، تعاریف دوری هستند<sup>(۲۸)</sup> و در مواجهه با نمونه‌های مخالف و مثال‌های نقض ارزش، اهمیت و عمومیت خود را از دست می‌دهند. کواچین با زیرسؤال بردن همه تعاریفی که از تحلیلیت ارائه شده است به این نتیجه رسید که اصلاً نمی‌توان به چنین تمایزی قایل شد. وی حقایقی به عنوان معنا را رد می‌کند و دیدگاهی نهیلیستی درباره معنا ابراز می‌کند.<sup>(۲۹)</sup> نقد رویکرد کواچین در این مسئله ارتباط مستقیمی با نقد روش مصداقی که وی به آن روی آورده است دارد؛ چراکه چنین روشی از اساس زائیده نفی تمایز بین دو حکم تحلیلی و ترکیبی است. مقاله کواچین با نقدهای زیادی روبه‌رو گردید. این نقدها را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: الف. نقدهایی که از نمونه‌های نقض برای ردّ نظریه کواچین بهره می‌برند؛ ب. نقدهایی که صرفاً به ردّ دیدگاه کواچین اکتفا نمی‌کنند، بلکه علاوه بر این، راه‌حل هم ارائه می‌کنند. در این میان، نقدهای فیلسوف تحلیلی جان سرل در دسته دوم جای می‌گیرد.

۲-۱-۲. نقد سرل بر کواچین: سرل در توضیح رویکرد

نمونه‌هایی را شامل می‌شوند و چه نمونه‌هایی را شامل نمی‌شوند. جامعیت و مانعیت افراد را می‌دانیم و می‌دانیم چگونه آن را بر مثال‌های جدید اطلاق کنیم. سرل بیان می‌کند: یک جنبه تناقض در بیانات کسانی که اعتراض می‌کنند این است که آنها نمی‌دانند این اعتراضات تنها زمانی تأثیر موردنظر را دارد که دارای فرض پیشینی فهم این مفاهیم باشند.<sup>(۳۴)</sup>

سرل نه تنها می‌گوید که در فقد معیار و ملاک، ما فهم از مفهوم تحلیل‌داریم، بلکه پای خود را فراتر می‌گذارد و ادعا می‌کند: در صورتی که معیاری ارائه شود، برای اینکه بتوانیم بفهمیم آن معیار تمام است یا نه، باید به سراغ همین فهم برویم: «جان کلام این نیست که نمی‌توان مدعیاتی را که در باب توصیف زبانی صورت گرفته است، در صورت عدم انواع مرجح معیار توجیه کرد، بلکه این است که توجیه هر معیار پیشنهادشده‌ای در صورت عدم شناخت قبلی، که با توصیف‌های زبانی اظهار شده باشد، ممکن نیست.»<sup>(۳۵)</sup>

ایده تقدم فهم بر ملاک و معیار، سرل را به امری راهنمایی می‌کند به نام «شهودهای پیشانظری» که به عقیده او، کلید فهم این مطلب است که ما درک درستی از مفهوم تحلیل‌داریم، اما همین که می‌خواهیم آن را به صورت ملاک یا معیار مطرح کنیم دچار ضیق و خناق‌های این برگردان (از علم شهودی به علم نظری) می‌گردیم و اغلب در ارائه معیار شکست می‌خوریم. وی معتقد است: تعمیمی که در درک ما از واژه‌های کلی وجود دارد ما را به این نتیجه می‌رساند که ما فهم روشنی از تحلیل‌داریم، اما نمی‌توانیم این درک را ضابطه‌مند و معیارمند کنیم و به صورت قاعده بیان نماییم. اگرچه وی امکان ارائه ملاکی که بتواند همه نمونه‌ها را دربر گیرد رد نمی‌کند و این امکان را که روزی ممکن است کسی بتواند ملاک تام و

نخستین حرف در کلمه‌ها هیچ ربطی به فهم معنای تحلیل‌داری ندارد؛ زیرا می‌توان مثال‌های نقض بی‌شماری بیان کرد که با «الف» آغاز نمی‌شوند و یا گزاره‌های ترکیبی زیادی را می‌توان نشان داد که با «الف» آغاز می‌شوند یا اینکه ممکن است یک گزاره با عبارت‌های متعدد بیان شود و ذیل هر دو عنوان قرار گیرد.<sup>(۳۱)</sup> این معیار مانند دیگر معیارهای مصداقی که برای فهم و شناخت گزاره‌های تحلیلی ارائه شده است گره‌ای از مسئله نمی‌گشاید؛ از این رو، باید به دنبال طرح مسئله به گونه‌ای دیگر بود.

سرل می‌گوید: راه برون‌رفت از این اشکالات توجه به این نکته است که تمام اعتراضات مطرح‌شده، بر این فرض کلی و نادرست مبتنی است که ارتباطی بین فهم ما از یک مفهوم و توان ما برای ارائه نوع خاصی از معیار برای کاربرد آن مفهوم وجود دارد. چنین فرضی درست نیست. به عبارت دیگر، نسبت مستقیمی بین اینکه ما اموری را درک می‌کنیم و به همان نسبت ما برای آن امور ملاک داریم برقرار نمی‌باشد، بلکه ما می‌توانیم درک از یک امر داشته باشیم بدون اینکه ملاکی در باب آن امر وجود داشته باشد. ایده اصلی و مهم سرل در اینجا عدم توقف فهم بر ملاک و معیار است.<sup>(۳۲)</sup> سرل معتقد است که ایجاد ارتباط بین فهم و ملاک ریشه تمام ناراستی‌ها و کژی‌ها در این مسئله است. اگرچه وی اهمیت ملاک را به منظور فراهم آمدن امکان یادگیری در روند آموزش رد نمی‌کند و اینکه داشتن ملاک می‌تواند نقش وحدت‌بخش را در میان نمونه‌ها بازی کند، اما چنین نیست که همواره فهم ما وابسته به ملاک و معیار باشد، به گونه‌ای که اگر نتوانیم ملاکی ارائه دهیم نمی‌توان معنای چنین عباراتی را شناخت.

شناختی که ما به صورت پیشینی از مفهوم تحلیل‌داریم - چنان‌که همه الفاظ کلی دارای این ویژگی هستند - «تعمیم»<sup>(۳۳)</sup> نامیده می‌شود؛ یعنی به خوبی می‌دانیم که چه

توصیف‌های زبانی عرضه کنم که اظهارات خاصی را گزارش نمی‌کنند، بلکه عمومیت دارند، و این عمومیت ناشی از این واقعیت است که این مؤلفه‌ها مشمول قواعدند. «توجهی» که برای شهودهای زبانی خود - آن‌گونه که در توصیف‌های زبانی من اظهار شده‌اند - دارم صرفاً این است که زبان مادری من یکی از لهجه‌های خاص زبان فارسی است و در نتیجه، بر قواعد آن تسلط دارم که توصیف‌های زبانی مؤلفه‌های آن لهجه، تا حدودی آن تسلط را هم توصیف می‌کنند و هم جلوه‌گر می‌سازند. (۳۶)

زبان در زندگی اجتماعی و داد و ستدهای کلامی که بین افراد اجتماع رخ می‌دهد در درون آدمی به صورت مهارت ایجاد می‌شود. توصیف‌های زبانی، قواعد کلی حاکم بر مقولات زبانی هستند و اطلاق آنها بر مؤلفه‌های زبانی تسلط فرد را نشان می‌دهد که تا چه حد در این مقوله قانونمند مهارت پیدا کرده است و نیز تأییدی در برخورداری زبان از قواعد و قانون است. سرل معتقد است: دریافت‌هایی که افراد از زبان دارند محصول وارد شدن در صحنه اجتماع و فراگیری زبان است و چنین فراگیری مهارتی از سنخ مقولات نظری نیست؛ مانند کسانی که برای یادگیری زبان بیگانه، ناچارند به سراغ قواعد و دستور زبان بروند و زبان را از آن طریق بیاموزند. بلکه یادگیری زبان از کودکی و حضور در اجتماع به صورت مهارت درون آدمی نهادینه می‌شود و به صورت شهودی برای فرد حاصل می‌گردد. وی خاطر نشان می‌کند: زمانی که از کسی پرسیده شود: از کجا می‌داند «همه زن‌ها مؤنث هستند»، او پاسخ خواهد داد: «تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که من به فارسی سخن می‌گویم.» این دریافت شهودی را می‌توان با تأمل و درون‌نگری به دست آورد و اگر بخواهیم تأییدی در مورد

تمامی ارائه دهد و به تمام این دشواری‌ها و معضلات پایان دهد انکار نمی‌کند. البته با اینکه سرل اصل امکان ارائه معیار را رد نمی‌کند، با این حال، بی‌میل نیست که پاسخ خود به مسئله را ختم مسئله تحلیل و مسائل دیگر در نظر بگیرد؛ چراکه وی با توجه دادن به مسئله‌ای درونی که همه انسان‌ها از آن بهره می‌برند، خاطر نشان می‌کند که همه درک درستی از مفهوم تحلیل دارند، اما نمی‌توانند ملاکی نظری ارائه دهند. در واقع، نزاع بین فیلسوفان تحلیلی مسئله «فهم» است. آنان به این خاطر که نمی‌توانستند ملاک‌های ارائه شده را سودمند ببینند، دست به کار ارائه ملاک‌های جدید شدند و یا با اعتقاد به اینکه ملزم شدن به چنین تمایزی اعتقاد به امری مابعدالطبیعه است، بساط این تفکیک را برانداختند.

سرل برای اثبات سخن خود، به اصول مهمی در فلسفه و زبان‌شناسی اشاره می‌کند. یکی از آن اصول، اصل قاعده‌مندی زبان است. زمانی که فردی به زبانی سخن می‌گوید، وی ناخودآگاه وارد یک رفتار (بازی) قاعده‌مند می‌شود و شروع به تعامل با دیگر بازیگران آن عرصه می‌کند و بقای تفهیم و تفهم او در گرو تبعیت از آن قواعد و اصول است. اصل دیگر که در اهمیت، همپای اصل اول است، اصلی است که زبان را از سنخ مهارت می‌داند و آموختن زبان را مهارت پیدا کردن در آن تلقی می‌کند. سرل می‌گوید: با اینکه این دو اصل اصولی هستند که در فلسفه و زبان‌شناسی مورد استناد و استفاده قرار می‌گیرند، اما هنوز برخی از لوازم آن مورد توجه و فهم قرار نگرفته است. بنابراین:

وقتی من به زبان مادری‌ام سخن می‌گویم، رفتار گروهی را گزارش نمی‌کنم، بلکه جنبه‌هایی از تسلط خود بر یک مهارت قاعده‌مند را توصیف می‌کنم...  
با تأمل درباره مؤلفه‌های زبانی می‌توانم

مسائل خود بهره برده‌اند که روش «تبادر» یکی از آن روش‌هاست. تبادر روشی است که برای به دست آوردن معنای حقیقی و معنای ظاهری توسط دانشمندان علم اصول به کار گرفته شده است.

۱-۴-۲. تبادر: در اصول، مباحث فراوانی را می‌توان یافت که از روش «تبادر» برای اثبات مسائل خود بهره می‌برند. برخی از این مباحث به قرار زیرند:

الف. وضع الفاظ برای صحیح یا اعم یکی از ادله هر دو طرف، تمسک به تبادر برای وضع است. (۳۸)

ب. لفظ مشتق آیا برای متلبس بالمبدأ وضع شده یا اعم از من قضی عنه المبدأ و متلبس بالمبدأ وضع شده است؟ (۳۹)

ج. دلالت لفظ امر بر طلب، وجوبی است یا استحبابی و یا اعم از این دو و به صورت مطلق است؟ (۴۰)

د. دلالت صیغه امر بر وجوب به سبب عقل یا وضع یا اطلاق است، و در نظر کسانی که معتقدند این دلالت توسط وضع روی می‌دهد. روشی که برای کشف وجوب استفاده می‌شود «تبادر» است. (۴۱)

ه. دلالت امر بر فوریت انجام عمل یا به تأخیر در انجام عمل انداختن. (۴۲)

و. در معتبر بودن علو و استعلاء در صدق امر به معنی طلب. (۴۳)

ز. دلالت جمله شرطیه بر مفهوم به وضع است یا اطلاق. (۴۴)

در تمام این مباحث و مباحث دیگری که ذکر نشد، دانشمندان علم اصول برای اثبات ادعاهای خود به «تبادر» تمسک کرده‌اند و با این روش، خبر از ارتکازی می‌دهند که در اثبات مباحث آنها به کار می‌رود. اختلافی بین دانشمندان علم اصول در تعریف تبادر وجود ندارد؛ چراکه اصولاً تعریف روش‌ها از سادگی و وضوح برخوردار است و آنچه بیشتر محل اختلاف و تفاوت واقع می‌شود حدود و ثغور و محدوده به کارگیری

توصیف‌های زبانی به دست آوریم، باید به واکاوی دورن خود پردازیم؛ آن وقت است که می‌توانیم آن را قبول یا رد کنیم. سرل به این امر اذعان می‌کند که «شناخت من از اینکه چگونه به زبانی سخن بگوییم، مستلزم تسلط بر نظام قواعدی است که موجب نظام‌مندی و قاعده‌مندی استعمال مؤلفه‌های آن زبان می‌شوند. من از این راه که بر نحوه استعمال خودم از مؤلفه‌های زبان تأمل کنم، می‌توانم به واقعیت‌های گزارش شده در توصیف‌های زبانی علم پیدا کنم.» (۳۷)

وی روشی را که در تبیین چنین ادعاهایی به کار می‌برد برآمده از تأمل و نوعی درون‌نگری بر روی مؤلفه‌های زبانی می‌داند و از طریق تأمل بر مؤلفه‌های زبانی که به صورت شهودی به آنها آگاهی پیدا کرده است می‌تواند عناصر کلی و قاعده‌مند در زبان را درک کند و با توجه به تعمیمات آنها قدرت پیش‌بینی در تطبیق، انکار و تردید در مقوله‌های تازه که با آنها برخورد می‌کند در زبان بیابد.

#### ۲-۴. ارتکازات زبانی

دانشمندان علم اصول در مباحث تفسیری و تحلیلی درباره زبان به مباحث مهمی در زمینه رفتار زبانی دست پیدا کرده‌اند. ایشان با توجه به ویژگی درونی بودن یادگیری زبان، برای به دست آوردن معنای حقیقی و معنای ظاهری کلام، که نقش عمده‌ای در فهم معنای مقصود در جانب شنونده ایفا می‌کند، به ارتکازات اهل زبان تمسک کرده‌اند. همچنین آنها از ارتکازات اهل زبان برای اثبات برخی از مسائل دیگر نیز بهره برده‌اند که در ادامه، به آنها اشاره خواهد شد. اما نکته حایز اهمیت، روش به دست آوردن ارتکازات اهل زبان است که به این منظور آنها به مباحث روش‌شناسی هدایت شدند.

دانشمندان علم اصول از روش‌های متعددی در اثبات

دیگران شوند، باید معانی موضوع‌له الفاظ آن زبان را بدانند و اگر چنین ارتکاز و علمی را نداشته باشند، ابتدایی‌ترین شرط یک ارتباط زبانی وجود نخواهد داشت. زمانی که کلمه‌ای در یک عبارت به کار می‌رود دارای یک معنای حقیقی است که - به اصطلاح - در آن معنا ظهور دارد و اگر چنین فرضی وجود نداشت و ما نمی‌دانستیم از بین معانی که برای یک لفظ محتمل است کدام معنا می‌تواند موضوع‌له آن واقع شود، در این صورت، دچار شک و تردید می‌شدیم و این شک و تردید چنان چنگ در مناسبات زبانی در میان انسان‌ها می‌انداخت که ایجاد هرگونه ارتباط مبتنی بر تفهیم و تفهم زبانی را غیرممکن می‌ساخت. اما با تحلیل رفتار زبانی انسان‌ها درمی‌یابیم که معنای حقیقی در اولین برخوردهای ذهن با الفاظ به شرط اینکه قرینه‌ای در میان نباشد حاصل می‌شود. بنابراین، ما اطمینان داریم لفظی که از جانب گوینده بیان می‌شود دست‌کم یک معنای ثابت دارد که دانشمندان اصولی از آن به «ظهور تصویری» نام می‌برند. بعد از اینکه چنین ظهوری برای الفاظ بر اساس تبادل حاصل گردید، نوبت به تحلیل ارتباط دو طرفه بین گوینده و شنونده می‌رسد. در چنین ارتباطی، گوینده با اراده قصد می‌کند معنای استعمالی الفاظ را به شنونده منتقل کند. در چنین حالتی، گوینده با وقوف بر استعمالات زبان، قصد رساندن چنین معنایی را به ذهن مخاطب خود می‌کند. او می‌داند که جمله «علی زمین خورد» دارای یک ظهور تصدیقی استعمالی است؛ هریک از الفاظ آن دلالت تصویری خاص خودشان را دارند و در ابتدا هم اگر قرینه‌ای در میان نباشد همان معنا به ذهن شنونده منتقل می‌شود؛ اما در اینجا این امکان وجود دارد که گوینده مطایبه و شوخی را با بیان خود همراه کرده باشد که با وجود امکان چنین فرضی، معنای مقصود در هاله‌ای

روش‌ها و نتایجی است که در پی اضافه و کم شدن شرایط به دست می‌آیند.

تبادر «انسباق معنا (از لفظ) به ذهن است بدون اینکه نیاز به تأمل و تعمق داشته باشد، و این تبادر باید بدون دخالت قراین باشد و از حاق لفظ ناشی شده باشد.»<sup>(۴۵)</sup>

عالمان علم اصول از تبادر در دو موضع استفاده کرده‌اند: یکی، تبادر در باب وضع و دیگری، در باب ظهور. تبادر در باب وضع به کشف معنای حقیقی از مجازی می‌پردازد و تبادر در باب ظهور به کشف مراد جدی گوینده اختصاص دارد و تا زمانی که معنای حقیقی و متبادر مشخص و معین نگردد هیچ‌گونه ظهوری منعقد نمی‌شود. از این رو، مراد استعمالی و جدی گزاره‌هایی که از جانب گوینده اظهار می‌شود متوقف بر این تبادر و ارتکازات در باب وضع است. به عبارت دیگر، شک در کلام را به دو صورت می‌توان تصور کرد: یکی، شک در معنای موضوع‌له؛ مانند اینکه آیا لفظ «صعید» برای تراب وضع شده یا برای اعم از آن، و دیگری، شک در معنای مقصود گوینده در عبارت‌هایی که بیان می‌کند. سازوکار برطرف کردن شک اول، تمسک به تبادر، اطراد و صحت حمل است، اما در برطرف کردن شک دوم، استفاده از اصول لفظیه، مانند اصالت حقیقت، اصالت اطلاق، اصالت العموم، اصالت عدم تقدیر و اصالت ظهور است.<sup>(۴۶)</sup> در نتیجه، بررسی ارتباط زبانی که بین شنوندگان روی می‌دهد وابسته به هر دو گونه تبادر است. از این رو، زمانی که افراد وارد یک ارتباط زبانی می‌شوند، پیش‌فرض‌هایی درون ذهنشان وجود دارد که همین پیش‌فرض‌ها مبنا برای ارتباطات زبانی بین آن افراد قرار می‌گیرد. برخی از این پیش‌فرض‌ها عبارت‌اند از: دانستن معنای موضوع‌له یا معنای وضعی الفاظ؛ اگر افرادی قصد دارند از طریق یک زبان خاص وارد ارتباط با

- ۱۸۲-۱۵۳.
3. B. Mates, "On the Verification of statements about ordinary language", in Colin Iyas, (ed.), *Philosophy and linguistics*, p. 122; Oswald Hanfling, *Philosophy and Ordinary Language*, p. 56; Gilbert Ryle, *The Concept of Mind*, p. 56.
4. B. Mates, op.cit, p. 123-125.
5. Oswald Hanfling, op.cit, p. 56.
6. Peter V. Lamarque ed., *Concise Encyclopedia of Philosophy of Language*, p. 28-29 and 44-46; Alexander Miller, *Philosophy of Language*, p. 90-95; Cory Juhl and Eric Loomis, *Analyticity*, p. 19.
7. William G. Lycan, *Philosophy of Language a Contemporary Introduction*, p. 100.
8. Duhem.
9. Ibid, p. 106.
10. B. Mates, op.cit, p. 126.
- ۱۱- نرگس نظر نژاد، ماهیت و انواع تعریف، ص ۵-۱۲.
- ۱۲- مآصدر، منطق نوین: مشتمل بر اللغات المشرقیة فی الفنون المنطقية، شارح و مترجم عبدالمحسن مشکوة الدینی، ص ۳۷؛ محمود شهابی، رهبر خرد، ص ۱۳۰.
13. B. Mates, op.cit, p. 129.
14. Ibid, p. 129-130.
15. Armchair version.
16. B. Mates, op.cit, p. 125-127.
17. Nicholas Bunnin and Jiyuan Yu, op.cit, p. 243.
18. W.V. Quine, *From Alogical Point of View*, p. 23.
19. Definition.
20. Ibid, p. 24.
21. Salva veritate.
22. Ibid, p. 31.
23. Semantical rules.
24. Ibid, p. 32.
25. Ibid, p. 37.
26. Jay. F. Rosenberg, Charles Travis, *Reading in the Philosophy of Language*, p. 82.
27. Ibid, p. 185-186.
28. Alexander Miller, op. cit, p. 133.
29. William G. Lycan, op. cit, p. 107.
- ۳۰- جان سرل، افعال گفتاری، ترجمه محمدعلی عبداللهی، ص ۹۰.
- ۳۱- همان، ص ۹۲.
- ۳۲- همان.

از ابهام فرو می‌رود و با اینکه چنین جمله‌ای در زبان فارسی معنای مشخصی دارد (افتادن علی بر روی زمین)، ولی ممکن است گوینده این سخن، چنین معنایی را قصد نکرده باشد. بنابراین، همین که پای این احتمال به میان می‌آید که ظهور استعمالی کلام مقصود و مراد جدی گوینده نباشد، این احتمال هم با توجه به بنائات عقلاً مرتفع می‌گردد.

### نتیجه‌گیری

همان‌گونه که بیان شد، در زمینه روش اثبات معنا چهار روش عمده وجود دارد. سه روش «مفهومی»، «مصادقی» و «شهودهای پیشانظری»، توسط فیلسوفان غربی بنیان نهاده شده و روش «تبادر» از جانب دانشمندان علم اصول مطرح گردیده است. دو روش اخیر در مبادی و نتایج با یکدیگر همداستانند. به عبارت دیگر، با بررسی آراء دانشمندان علم اصول آشکار می‌شود که ایشان نیز مانند سرل به دو اصل عمده در زبان‌شناسی، یعنی «مهارتی بودن فراگیری زبان» و «قاعدۀ مند بودن رفتار زبانی» اعتقاد دارند، اگرچه به تفصیل و جامعیتی که سرل در کتاب‌های خود به آنها پرداخته، مطرح نکرده‌اند. دانشمندان علم اصول با توجه به درونی بودن دانش زبانی هر فرد و نظام‌مند بودن فهم معنای مقصود، روش تبادر را برای دست‌یابی به معنا پی افکنده‌اند. البته تطبیق تفصیلی بین این دو دیدگاه و استخراج لوازم و نتایج آن، به مجال دیگر واگذار می‌شود.

### پی‌نوشت‌ها

1. Nicholas Bunnin and Jiyuan Yu, *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*, p. 88.
- ۲- محمدعلی عبداللهی، «روش اثبات توصیفات زبانی در فلسفه تحلیلی و علم اصول»، نقد و نظر، سال دهم، ش ۲۰، ص



- مشمول بر اللمعات المشرقية فی الفنون المنطقية، شرح و ترجمة عبدالمحسن مشکوة‌الدينی، تهران، آگاه، ۱۳۶۲.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله، *تهذیب‌الاصول*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۲.
- نظرنژاد، نرگس، *ماهیت و انواع تعریف*، تبریز، مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی و انسانی، ۱۳۸۱.
- هاشمی حسینی، محمود، *بحوث فی علم‌الاصول* (تقریرات درس اصول شهید سید محمدباقر صدر)، قم، مؤسسه دایرة‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- Bunnin, Nicholas and Yu, Jiyuan, *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*, USA, BlackWell, 2004.
- Hanfling, Oswald, *Philosophy and Ordinary Language*, London, Routledge, 2000.
- Juhl, Cory & Loomis, Eric, *Analycity*, New Yourk, Routledge, 2009.
- Lamarque, Peter V., ed., *Concise Encyclopedia of Philosophy of Language*, New York, Pergomon, 1997.
- Lays, Colin, ed., *Philosophy and Linguistics*, London and Basingstoke, Macmillan and Coltd, 1971.
- Lycan, William G., *Philosophy of Language a Contemporary Introduction*, New York, Routledge, 2008.
- Miller, Alexander, *Philosophy of Language*, New Yourk, Routledge, 2007.
- Quine, W.V., *From alogical Point of View*, USA, Harvard college, 1963.
- Rosenberg, Jay.F., & Travis, Charles, *Reading in the Philosophy of Languag*, New Jersy, prentice Hall, 1971.
- Ryle, Gelbert, *The Concept of Mind*, London and New York, Routledge, 2009.
33. projective.
- ۳۴- همان، ص ۹۵.
- ۳۵- همان، ص ۱۰۰.
- ۳۶- همان، ص ۱۰۲.
- ۳۷- همان، ص ۱۰۳.
- ۳۸- محمدرضا مظفر، *اصول الفقه*، ج ۱، ص ۴۰؛ محمدکاظم خراسانی، *کفایة‌الاصول*، ص ۲۱؛ محمود هاشمی حسینی، *بحوث فی علم‌الاصول* (تقریرات درس اصول شهید سید محمدباقر صدر)، ج ۱، ص ۲۰۶.
- ۳۹- محمدرضا مظفر، همان، ج ۱، ص ۵۵؛ محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۴۵؛ محمود هاشمی حسینی، همان، ج ۱، ص ۳۷۴.
- ۴۰- محمدرضا مظفر، همان، ج ۱، ص ۶۱؛ سید محمدباقر صدر، *دروس فی علم‌الاصول*، ج ۲، ص ۱۸.
- ۴۱- محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۷۰؛ سید محمدباقر صدر، همان، ج ۱، ص ۱۸.
- ۴۲- محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۸۰.
- ۴۳- سیدروح‌الله موسوی خمینی، *تهذیب‌الاصول*، ج ۱، ص ۱۰۰.
- ۴۴- محمدرضا مظفر، همان، ج ۱، ص ۱۱۲؛ محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۱۹۴؛ محمود هاشمی حسینی، همان، ج ۳، ص ۱۶۳.
- ۴۵- محمدرضا مظفر، همان، ج ۱، ص ۲۳؛ سید محمدباقر صدر، همان، ج ۱، ص ۱۶۹، ۶۹ و ۷۱؛ ج ۲، ص ۵۸؛ کاظم حائری، *مباحث‌الاصول*، ج ۲، ص ۲۴۹؛ محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۱۸.
- ۴۶- جعفر سبحانی، *الموجز فی اصول‌الفقه*، ج ۱، ص ۲۸-۲۷.
- منابع** .....
- حائری، کاظم، *مباحث‌الاصول* (تقریرات درس اصول شهید سیدمحمدباقر صدر)، قم، مؤسسه دایرة‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- خراسانی، محمدکاظم، *کفایة‌الاصول*، قم، مؤسسه آل‌بیت، ۱۴۰۹ق.
- سبحانی، جعفر، *الموجز فی اصول‌الفقه*، قم، مؤسسه امام صادق(علیه‌السلام)، ۱۴۲۰ق.
- سرل، جان، *افعال گفتاری*، ترجمه محمدعلی عبداللهی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
- شهابی، محمود، *رهبر خرد*، تهران، خیام، ۱۳۵۸.
- صدر، سید محمدباقر، *دروس فی علم‌الاصول*، قم، دارالمتنظر، ۱۴۰۵ق.
- مظفر، محمدرضا، *اصول‌الفقه*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۰.
- ملّاصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)، *منطق‌نویس*؛